

استیون پول

کلاوس شواب، بنیان‌گذار و مدیر «مجمع جهانی اقتصاد»، در کتاب خود دیدگاه خوش بینانه‌ای نسبت به آینده‌ی انسان در دنیای فناوری‌های پیشرفته دارد. اما به گفته‌ی برخی از منتقدان، خوش بینی او به بهبود زندگی ما بر اثر «انقلاب صنعتی چهارم» چندان واقع بینانه نیست.

[انقلاب صنعتی چهارم](#)، نوشته‌ی کلاوس شواب، مجمع جهانی اقتصاد، ۲۰۱۶

اخیراً، انتشار عکس جرمی کوربن به همراه گزیده‌ای از متن سخنرانی او توسط تیم تبلیغاتی این رهبر محبوب، بسیار اسباب سرگرمی شده است: «وظیفه‌ای که اکنون پیش روی ما قرار دارد این است که به کمک چهارمین انقلاب صنعتی، بریتانیایی جدید بسازیم - با استفاده از اینترنت اشیا و کلان داده‌ها، سامانه‌های سایبری - فیزیکی و کارخانه‌های هوشمند ایجاد کنیم.» صبر کنید. کوربن چه می‌گوید؟

اگر کسی تصور کند کوربن درک درستی از آن چه می‌گوید ندارد، شاید نتوان او را سرزنش کرد. اما «چهارمین انقلاب صنعتی» امری واقعی است، یا حداقل برخی تحلیل‌گران این‌طور فکر می‌کنند. انقلاب صنعتی اول را نیروی بخار رقم زد، انقلاب دوم را الکتریسیته، و انقلاب سوم را عصر کامپیوتر. انقلاب چهارم - که به باور برخی چیزی جز تداوم انقلاب سوم نیست - عصر ابزارک‌های پوشیدنی، چاپ سه‌بعدی، ویرایش ژن‌ها، هوش ماشینی، و ابزارهای شبکه‌ای است، مانند چراغ‌های خیابانی که به حسگرهای الکترونیکی مجهز اند، یا یخچال‌های هوشمندی که با تمام شدن تخم‌مرغ‌ها خودشان آن را سفارش می‌دهند. رؤیای اتصال اشیای روزمره به شبکه با استفاده از پردازنده‌های ارزان و ارتباطات بی‌سیم، «اینترنت اشیا» نام گرفته است، اصطلاحی که شکل خلاصه‌شده‌ای از این عبارت است (یا باید باشد): «اینترنت اشیا» که نباید به اینترنت متصل باشند.» بالآخره روزی یکی از نوجوانانی که حوصله‌اش سر رفته، زمانی که شما منزل نیستید، یخچال هوشمندتان را هک خواهد کرد و در آشپزخانه‌تان سیل راه خواهد افتاد؛ هرچه زیرساخت‌های شهری بیشتر مبتنی بر کامپیوتر بشوند، آسیب‌پذیری آن‌ها در برابر حمله‌های سایبری نیز بیشتر خواهد شد. «شهر هوشمند» شهری است که می‌توان آن را هک کرد.

با این حال، برخی فکر می‌کنند این امور بالآخره روزی اتفاق خواهند افتاد. مسئله این است: چگونه می‌توانیم آن‌ها را مدیریت کنیم؟ کتاب کوچک کلاوس شواب، بنیانگذار «مجمع جهانی اقتصاد»، فهرستی از چالش‌ها و فرصت‌های پیش‌رو را در اختیار ما قرار می‌دهد. می‌گویم «کتاب»، اما این اثر بیشتر به زبان گزارشی و فهرست‌وار

اندیشکده‌ها نوشته شده است و استدلال، ابراز نظر، و توضیحات تقریباً در آن جایی ندارد. این اثر به زبانی بی‌روح و با استفاده از اصطلاحات مدیران اجرایی نوشته شده، و مخاطب آن «رهبرانی» اند که می‌خواهند بدانند در دوران «رشد فزاینده‌ی تغییرات بنیان‌کن» چگونه باید مسیر خود را بیابند. شواب می‌نویسد: «برای برخی شرکت‌ها، رسیدن به زمینه‌های نوین خلق ارزش می‌تواند به معنای ایجاد کسب‌وکار جدید در بخش‌های مجاور و زمینه‌های مشابه باشد، اما برای برخی دیگر، این امر به معنای شناسایی ارزش‌های انباشته در بخش‌ها و زمینه‌های موجود است.» (این امر درباره‌ی سرتاسر قرن گذشته نیز صدق می‌کند.)

طبق معمول، این سبک مدیریت در سطوح عالی سرشار از حرف‌های بی‌معنی است (مثلاً می‌گوید از «تفکر خطی» اجتناب باید کرد، که با هر تفسیری حرف بی‌معنایی است) و همچنین تصویرهایی که ارائه می‌کند به شکل عجیبی خشونت‌آمیز است – شرکت‌های مبتنی بر «اقتصاد گیگی» (gig economy)، مانند اوبر یا تسکریت، را «چارچوب‌هایی متشکل از ابر انسانی» می‌خواند چنان‌که گویی بردگانی که برای آن‌ها کار می‌کنند فرشتگان سرخوشی اند که بر فراز ابرها مشغول چنگ‌نوازی اند. برای تکمیل کار، مقدار زیادی تکیه‌کلام‌های آرمان‌شهری – فناوریانه به کتاب اضافه شده، مانند این ادعا که «فناوری دیجیتال هیچ حد و مرزی نمی‌شناسد»؛ البته که می‌شناسد: اخیراً فیسبوک تصمیم گرفت از قانون سانسور کشور چین پیروی کند تا بتواند در آن کشور به فعالیت خود ادامه بدهد. البته باید منصف بود، شواب در ضمیمه‌ی کتاب نشان می‌دهد که از نادرست بودن ایده‌ی «فناوری دیجیتال هیچ حد و مرزی نمی‌شناسد» آگاه است؛ او در سرتاسر کتاب مراقب است تا درباره‌ی جنبه‌های مثبت و منفی هر فناوری‌ای که بحث می‌کند، جانب انصاف را رعایت کند. هوش مصنوعی هم می‌تواند فوق‌العاده مفید باشد و هم می‌تواند «تهدیدی برای هستی انسان‌ها» باشد. زیست‌فناوری هم ممکن است بتواند تمام بیماری‌ها را درمان کند و هم ممکن است به ایجاد شکاف نابرابری زیستی منجر شود. مشکل کلی این کتاب این است که، این تمام کاری است که شواب انجام می‌دهد: برخی تحولات مثبت یا منفی آینده را توصیف می‌کند و سپس می‌پرسد: «آیا این عالی نیست؟ یا آیا این هولناک نیست؟» خریدار چنین کتابی انتظار دارد که نویسنده درباره‌ی این مسائل دیدگاهی مستدل داشته باشد.

در مقابل، شواب توصیه‌هایی برای سیاست‌گذاری ارائه می‌کند، توصیه‌هایی که به قدری مبهم اند – شاید به عمد – که برای هر نوع سیاست‌مداری می‌توانند مفید باشند. شواب درباره‌ی آینده‌ی استخدام می‌گوید: کارگران در «ابر انسانی» ممکن است «در جهان بیگاری‌خانه‌های مجازی که نظارتی بر روی آن‌ها وجود ندارد» دچار «روند اجتناب‌ناپذیر کاهش درآمد شوند.» در برابر این وضعیت، چه کار باید کرد؟ شواب با خردمندی می‌گوید: «چالشی که پیش روی ما قرار دارد ارائه‌ی اشکال جدیدی از قراردادهای اجتماعی و استخدامی است، قراردادهایی که با نیروی کار متغیر و ماهیت در حال تحول کار تناسب داشته باشد.» عجب!

در نهایت، شواب دیدگاه کلی خود را در انتهای کتاب مطرح می‌کند، دیدگاهی که در حد خود به نحو تحسین‌برانگیزی انسانی است. او می‌نویسد، ما باید به خاطر داشته باشیم که «تمام این فناوری‌ها بیش و پیش از هر چیز دیگر ابزارهایی اند که توسط انسان‌ها و برای انسان‌ها ساخته شده‌اند.» در واقع، نقطه‌ی اوج کتاب درخواستی دوست‌داشتنی و همگانی برای همکاری با یک‌دیگر در دوران یک «نوزایی فرهنگی جدید» است، و این همکاری ظاهراً منوط به داشتن نوعی از معنویت کیهانی است. شواب این احتمال را می‌دهد که چهارمین انقلاب صنعتی ممکن است به [ویران‌شهری](#) غیرانسانی ختم شود. اما از جهتی دیگر، ما می‌توانیم از آن استفاده کنیم تا «بر اساس فهمی مشترک از سرنوشت خود، بشریت را به سطح بالاتری از آگاهی اخلاقی و جمعی برسانیم.» رسیدن به چنین چیزی، قطعاً مطلوب خواهد بود.

با این حال، سیاست تلویحی واژگان استفاده‌شده در کتاب، این پیغام دلگرم‌کننده را تضعیف می‌کند. اصطلاح کلیدی در سرتاسر کتاب «انطباق» است – مثلاً ادعا می‌شود که همه باید خود را با جهان کاملاً جدیدی که فناوری در پیرامون ما ایجاد خواهد کرد انطباق دهند. این ایده که ما همگی باید انطباق پیدا کنیم به ندرت به چالش کشیده شده، اما این ایده در حقیقت نسخه‌ی به‌روزرسانده‌ی «داروین‌یسم اجتماعی» است که بنا بر آن کسانی که از سیل ربات‌ها جان سالم به در ببرند در واقع مناسب‌ترین افراد بوده‌اند (بقای اصلح).

در واقع، این دعوت به انطباق دلالت بر آن دارد که شرایط متغیری که شواب پیش‌بینی می‌کند مانند نیروهای اجتناب‌ناپذیر طبیعت اند. اما مشخص است که چنین نیست: تصمیم‌هایی که قانون‌گذاران، تنظیم‌کنندگان، و سایر اصحاب قدرت اتخاذ می‌کنند این شرایط را رقم خواهد زد. ایده‌ی بدیل می‌تواند این باشد که شهروندان به جای انطباق دادن خاضعانه‌ی خود با جهانی که اربابان دربار‌ه‌ی شکل و وضعیت آن تصمیم می‌گیرند، در این تصمیم‌گیری‌ها مشارکت کنند و حتی اگر ضرورت داشت آن‌ها را به چالش بکشند. چنین کاری دموکراسی در عمل است، و حتی شایسته است که آن را انقلاب بنامیم.

برگردان: هامون نیشابوری

استیون پول منتقد و روزنامه‌نگار بریتانیایی است. آن‌چه خواندید برگردان این نوشته‌ی او است:

Steven Poole, '[The Fourth Industrial Revolution, Review – Adopt to New Technology or Perish](#),' *Guardian*, 6 January 2017.